

۱۰

طبقات اجتماعی و حقوق زن در بابل

نوشته: رقیه بهزادی

طرح تاریخی بین‌النهرین

بین‌النهرین به سرزمین واقع در میان دو رود دجله و فرات اطلاق می‌شود. این دو رود از کوه‌های آسیای صغیر سرچشمه می‌گیرند و سپس به طرف جنوب و جنوب شرقی به پیش می‌تازند و به خلیج فارس می‌ریزند. در روزگار کنونی، این دو رودخانه پیش از ورود به خلیج فارس به صورت یک رود درمی‌آیند و شط العرب را تشکیل می‌دهند. اما در روزگار باستان این دو رود دارای مصب‌های جداگانه‌ای بوده‌اند. سیلاب‌های موجود در این منطقه طبقه‌ای از گل و لای برجای می‌نهد و سبب حاصلخیزی زمین می‌شده و در نتیجه ایجاد تمدن را در این ناحیه امکان پذیر می‌ساخته است.

ساکنان بین‌النهرین روش‌های پیشرفته‌ای برای آبیاری زمین‌های خود داشتند، و به وسیلهٔ احداث ترعه‌ها به کشتزارهای خود آب می‌رساندند و، بنابراین عجیبی نیست که بین‌النهرین در روزگار باستان به «باغ عدن» مشهور شده باشد که به قول پیشینیان محل اقامت آدم و حوا بوده است.

در این سرزمین اقوام گوناگونی زیسته و حکومت‌های مختلفی را بنیان نهاده

بودند. برخی از اقوامی که در این منطقه حکومت کرده‌اند عبارتند از ۱- سومریها که از شمال آمدند و از حدود ۴۰۰۰ تا ۲۷۵۰ پیش از میلاد حکمروایی کردند و سپس اکدیها که از بیابان عربستان آمدند و بر سومریها مستولی شده و از ۲۷۵۰ تا ۹۰۰ پیش از میلاد در بین‌النهرین فرمانروایی کردند تا آنکه در حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد سراسر بین‌النهرین تحت فرمان حموربی^۱ درآمد و، او نخستین دولت سلطنتی بابل را به وجود آورد. در هزاره دوم پیش از میلاد، یک دوره طولانی حمله و هرج و مرج پیش آمد (حملات هیتیها^۲ و کاسیها^۳) و، سپس امپراتوری آشور^۴ در قرن هفتم پیش از میلاد، در روزگار آشوربانی پال^۵ به اوج قدرت رسید. از سقوط نینوا (۶۱۲ پیش از میلاد) تا حمله کوروش (۵۳۹ پیش از میلاد) به بابل، دومین دولت سلطنتی بابل توسط کلدانیان^۶ تأسیس شد.

تمدنی که نام بابل همراه آن است، در واقع بیش از هزار سال پیش از آنکه شهر به صورت یک مرکز فرهنگی عظیم درآید، فرهنگی را به دیگران انتقال داد که شکل بعدی خود را قبلاً در همه جنبه‌های اصلی به دست آورده بود. اگر چه بابلیها را از لحاظ قانونگذاری و ادبیات می‌ستائیم ولی کوششهای آنها کاملاً تحت تأثیر نمونه‌های کهن قرار داشت. فرد بابلی پیام‌آور فرهنگ سومری بود و، تنها اقدامات آن نژادی را تداوم بخشید که، از لحاظ سیاسی جای آن را گرفت، و آن را در خود مستحیل ساخت. هنگامی که نینوا سقوط کرد، بابل جای آن را در بخش اعظم آسیا به دست آورد، ولی برتری مداوم این شهر به تنهایی، با قدرت زودگذر پایتختهای پیشین، در تضاد بود. شاید موقعیت جغرافیایی و اهمیت سوق‌الجیشی موجب آن شده باشد که بابل شدیدترین تعرضات را تحمل کند و پایدار بماند.

درباره هیچ یک از ادوار تاریخی بابل، به اندازه دوره مربوط به پادشاهان سامی غربی، که در زمان آنها بابل برای نخستین بار به عنوان پایتخت برگزیده شد، آگاهی در دست نیست. عصر حموربی عصر انتقال بود. بخش اعظم مدارک آن زمان در دست است و بر اساس آنها می‌توان ساختار اجتماعی و سیاسی آن

دوره را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. مجموعه قوانین حموربی^۷ از یک سو، هدفهای اداری و معیارهای قضایی آن زمان را در اختیار ما می‌گذارد، و از سوی دیگر، نامه‌های خود پادشاهان و اسناد بازرگانی و حقوقی آن روزگار را در دست داریم^۸ و در می‌یابیم که مجموعه مزبور تنها یک سند مرده‌ای نبوده، بلکه دقیقاً با اوضاع و احوال زمان تطابق داشته است. ارزش مجموعه قوانین حموربی نه تنها از لحاظ ابتکار فراوان، بلکه از لحاظ برآوردن نیازهای عصر معتبر بوده، و به منزله گواه دست اول از موضوعاتی است که مورد بحث قرار می‌گرفته است، و در جایی که اطلاعی در دست نیست، نامه‌ها و قراردادهای زمان، امکان رفع این نقیصه را ممکن می‌سازد.

جامعه بابلی از لحاظ قضایی به سه طبقه تقسیم می‌شد: اشراف، طبقه متوسط، و بردگان. زنان یکی از مهمترین جنبه‌های اجتماعی در بابل به شمار می‌رفتند. بالاترین طبقه شامل همه افسران یا وزیران وابسته به دربار، اعضای عالیرتبه و کارگزاران دولت و مالکان اراضی وسیع بود. اما ثروت یا مقام، تنها ویژگی آنها جهت تمایز اعضای آنها با طبقاتی که بلافاصله بعد از آنها قرار داشتند، به شمار نمی‌آمد. در واقع، ضمن آنکه اکثریت اعضای آن طبقه از این امتیازات برخوردار بودند، امکان داشت که بر اثر تقصیر خود، یا اتفاق بد، ثروت خویش را از دست بدهند، ولی با وجود این، مقام اجتماعی و امتیازات خود را حفظ کنند. بنابر این، به نظر می‌رسد که تمایز بر اساس ویژگی نژادی بود و طبقه بالا یا اشراف، افرادی از نژاد برتر بودند، از سامیهای غربی یا از نژاد اموری به شمار می‌رفتند و نخستین سلسله مستقل بابل را پایه‌ریزی کردند. با گذشت روزگار، خلوص نژادی آنها بر اثر ازدواج با ساکنان دیرین کاهش یافت، بویژه در زمانی که آنان به طرفداری از مهاجمان برخاسته بودند، حتی امکان دارد که بعضی از این مهاجمان در آغاز، مقامات خود را در عوض خدمات نظامی یا سیاسی به دست آورده باشند. اما به طور کلی، بالاترین طبقه را در نظام اجتماعی، می‌توان حاکی از اشرافیت آن نژادی دانست که خود را تحمیل کرده بود.

طبقه دوم شامل گروه کثیری از افراد آزاد بود که جزء اشراف به شمار نمی آمدند و در واقع، میان طبقه اشراف و بردگان، طبقه متوسط را تشکیل می دادند، و عنوانی داشتند که حالت فرودستی را نشان می داد، و اگر چه لزوماً فقیر نبودند و می توانستند برده و ثروت داشته باشند، ولی در امتیازات طبقه بالا سهم نبودند. احتمال دارد که اینان از نژادی تابع به شمار می رفته اند که گروهی از آنها از عنصر سومری کهن جامعه، و عده ای دیگر از سامی نژدانی بودند که مدت ها پیش در شمال بابل اقامت گزیده و بر اثر مراوده و ازدواج، بخش اعظم خلوص نژادی و استقلال خود را از دست داده بودند. آن ویژگی که این دو طبقه بزرگ افراد آزاد را از دیگران متمایز می ساخت، با توجه به مبالغی که به عنوان غرامت ناشی از صدمه دیدن و صدمه رساندن پرداخت می شد، مشخص می گردد. بدین صورت که، اگر فردی از اشراف به دزدیدن گاو یا حیوان دیگری یا یک قایق شخصی یا آنچه که متعلق به پرستشگاه بود، متهم می شد، می بایستی سه برابر ارزش آن را به عنوان جریمه بپردازد. در صورتی که، اگر دزد از طبقه متوسط می بود، جریمه آن به ده برابر ارزش متاع دزدیده شده می رسید، و اگر پولی برای پرداخت نداشت، به مرگ محکوم می شد. مجازات قتل نفس نیز، هرگاه قاتل از طبقه متوسط به شمار می آمد، کمتر بود، و چنین شخصی نیز با هزینه کمتری می توانست زن خود را طلاق گوید، و در مورد عمل جراحی موفقیت آمیز، به پزشک یا جراح خود مبلغ کمتری می پرداخت. از سوی دیگر، در مواردی که جان یا اعضای بدنش ارزیابی می شد، ارزش اعضای بدن او کمتر بود.

در این که یک وجه تمایز طبقاتی در اختلاف مقام اجتماعی افراد وجود داشت، با توجه به مجازات های جاری به خاطر ضرب و شتم آشکار می شود که بر طبق آن، فردی از طبقه اشراف می توانست تاوان دقیق آسیبهایی را که از یکی از افراد هم طبقه خود دیده بود، عیناً مطالبه کند، در صورتی که، اگر همان آسیب را فردی از افراد طبقه متوسط به او می رساند، گناهکار می بایست غرامت را به صورت پول پرداخت کند. بنابراین، اگر یک اشراف زاده چشم یا دندان فردی از

طبقه خود را در می آورد، در عوض، چشم و دندان او را می کنند و اگر یکی از اندامهای هم طبقه خود را می شکست اندام مشابه او را می شکستند. اما اگر چشم فردی از طبقه متوسط را بیرون می آورد، یا عضوی از اعضای او را می شکست، او را به پرداخت یک «من» نقره محکوم می کردند، و برای شکستن دندان چنین فردی نیز فقط یک سوم «من» نقره پرداخت می شد. مقررات دیگر نیز به اختلافات مشابهی در طبقات اجتماعی اشاره دارد، که توضیح آن را به نحو احسن در اختلافات طبقاتی می توان جستجو کرد. بدین معنی که اگر دو فرد از طبقه متوسط با یکدیگر به مشاجره می پرداختند و یکی از آنها به حمله ناشایستی علیه دیگری دست می زد، مهاجم را فقط جریمه می کردند ولی هرگاه این مشاجره میان دو تن از اشراف روی می داد، جریمه بیشتر بود. از طرف دیگر، اگر چنین حمله ای از سوی فردی از طبقه متوسط علیه یکی از اشراف صورت می گرفت، مهاجم را در ملا عام و در حضور انجمن شهر به شصت ضربه تازیانه (از پوست گاو) محکوم می کردند.

سومین و پایین ترین طبقه جامعه بردگان به شمار می رفتند که هر دو طبقه بالاتر اجتماعی مالک آنها بودند. طبعاً شمار زیادی از آنها در خاندانهای اشراف و یا در املاک آنها دیده می شدند. برده به منزله ملک طلق صاحب خود بود، و در لوحه های مربوطه به قرارداد در اسناد بابلی، غالباً به او با عنوان «یک رأس» اشاره می شد، که گویی حیوانی بیش نیست. برده در نتیجه فروش، وصیت، یا در زمانی که به طور موقت به خاطر وامی به گرو گذاشته می شد پیوسته دست به دست می گشت. در مورد بزه های بزرگ، در معرض مجازات شدید، مانند قطع گوش قرار می گرفت و این امر غالباً در موارد سرپیچی از فرمان ارباب، یا حمله به یکی از اشراف، رخ می داد. اما رویهم رفته سرنوشت بسیار بدی نداشت، زیرا عضو شناخته شده خانواده ارباب به شمار می آمد و به عنوان شیء بهاداری، طبعاً به سود ارباب بود که او را تندرست و در وضع مناسب نگاه دارد. در واقع، ارزش برده از مقدار جریمه هایی معلوم می شود که، به خاطر ریودن یک غلام یا کنیز، یا

بردن او به بیرون شهر، از ارباب اخذ می‌گردید. در چنین مواردی مجازات مرگ اعمال می‌شد و هرگاه کسی برده فراری را پناه می‌داد، یا او را مالک می‌شد، با او به همان ترتیب رفتار می‌کردند. از سوی دیگر، پاداش معینی از سوی صاحب برده به کسی داده می‌شد که برده فراری را گرفته، نزد او می‌آورد. وضع چنین قوانینی برای این هدف بود که دزدیدن برده را دشوار، و پیدا کردن او را آسان سازد. بر طبق قانون بابل، اگر مسئول داغ کردن برده‌ها، بدون موافقت صاحب برده، برده او را داغ می‌کرد، دستهایش را می‌بریدند و اگر می‌توانست ثابت کند که کس دیگری او را فریفته است آن شخص را به قتل می‌رساندند. بازار فروش برده رواج داشت، و بدون تردید، شمار آنها در نتیجه اسیرانی که در جنگها می‌گرفتند، پیوسته افزایش می‌یافت.

اگر چه بردگان به عنوان یک طبقه از خود حقوق زیادی نداشتند، اما مقرراتی وضع شده بود که بر طبق آن، در تحت بعضی شرایط، می‌توانستند از پاره‌ای حقوق بهره مند شوند و حتی آزادی خود را خریداری کنند. بدین ترتیب، برده کارآمدی که در خدمت ارباب بود، می‌توانست اموالی را برای خود به دست آورد و یا دارایی وابستگان خود را به ارث ببرد. در چنین مواردی، می‌توانست با رضایت ارباب، آزادی خود را خریداری کند. همچنین اگر برده‌ای به دست دشمن افتاده به سرزمینی بیگانه برده می‌شد، و به فروش می‌رسید، و با صاحب جدید به کشور خویش باز گردانده می‌شد، می‌توانست آزادی خود را بدون پرداخت تاوان به هر کدام از دو اربابش به دست بیاورد. گذشته از این، برده می‌توانست ضمن بردگی، امتیازات خاصی کسب کند. از این رو، اگر مالک کنیزی کودکانی از او پیدا می‌کرد، نمی‌توانست وی را در مقابل ادای وام خود به دیگری بدهد. در صورت مجبور شدن به این کار، می‌بایستی با پرداخت مبلغ اصلی وام به صورت پول، او را باز خرید کند. برده‌ای که در تصرف یکی از اشراف، یا در اختیار یکی از اعضای طبقه متوسط بود، می‌توانست با زنی آزاد ازدواج کند، و در این صورت، فرزندانش آزاد به شمار می‌آمدند و دارایی ارباب

محسوب نمی شدند. همسر برده اگر زنی آزاد بود، مهریه ازدواج خود را پس از مرگ شوهرش به دست می آورد. هرگاه همسر برده و خود برده زمانی که با هم می زیستند اموالی به دست می آوردند، مالک برده تنها حق داشت نیمی از آن اموال را تصاحب کند، و نیم دیگر را زن آزاد می توانست برای استفاده خود و کود کانش نگاه دارد. این واقعیت که چنین وصلتی امکان پذیر بود، نشان می دهد که اختلاف مشخص میان وضع اجتماعی گروه بهتر بردگان و افراد پایین تر طبقه متوسط وجود نداشت. کشت زمین، که درآمد عمده ثروت بابل^۱ را تشکیل می داد، بیشتر در نتیجه کار بردگان و تحت نظارت دو طبقه بالای اجتماع انجام می گرفت.

از مدارک آن زمان، تصویر کاملی از زندگی خانوادگی در بابل کهن به دست می آوریم، زیرا وظایف اعضای خانواده نسبت به یکدیگر به وسیله قانون تنظیم شده بود، و هر گونه تغییری در رابطه آنها در برابر گواهان به طور قانونی به ثبت می رسید. مقررات دقیقی درباره ازدواج، طلاق، به فرزندپذیری پذیرفتن کودکان و نگهداری از آنها وجود داشت، حال آنکه پیش بینی و پرداخت مهریه، حقوق بیوه زنان و قوانین وراثت همگی تحت نظارت دولت و بر پایه های سنتی استوار بود. شاید جالبترین جنبه اجتماعی، عبارت از موقعیت شناخته شده زنان در خانواده بابلی و مقام کاملاً مستقل زنان به طور کلی بود. هر گونه ازدواج می بایستی قانوناً غیر قابل فسخ، همراه عقدنامه ای با گواه شاهدان باشد و بدون این مقدمات لازم، زن به عنوان همسر به مفهوم قانونی به شمار نمی آمد. از سوی دیگر، هنگامی که چنین عقد ازدواجی بسته می شد، غیر قابل فسخ بودن آن، به شدت رعایت می شد. عفاف از سوی زن الزامی بود و در غیر این صورت، شدیداً مجازات می شد^{۱۰}. از سوی دیگر، نسبت به مسئولیت شوهر در مورد نگاهداری همسرش با وضعی مناسب با احوالشان نیز تأکید شده بود.

قانون، همسر را از حمایت کافی برخوردار می ساخت و اگر شوهر، زن خود را ترک می کرد، زن می توانست تحت شرایط معینی به همسری قانونی مرد دیگری

در آید، و هرگاه شوهر خود سرانه او را ترک می‌کرد، و بدون اجبار از شهر خود بیرون می‌رفت، زن می‌توانست دوباره ازدواج کند و مرد در بازگشت نمی‌توانست ادعای حقی بر او داشته باشد. اما اگر این ترک کردن او، مثلاً ناشی از به اسارت درآمدن در جنگ بود، آن قانون قابل اجرا نبود و زن می‌بایست که در غیاب شوهر، شرایط خود را با وضع او منطبق سازد. در چنین موردی، مقررات کاملاً به سود زن بود. اگر شوهر اموالی داشت که زن به وسیله آن می‌توانست در طی دوران اسارت شوهر از آن استفاده کند، زن عذری برای ازدواج مجدد نداشت، و اگر همسر مرد دیگری می‌شد، این ازدواج قانونی به شمار نمی‌آمد، و آن زن به جرم زنا به مجازات شدید می‌رسید.

اگر شوهر امکانات کافی برای نگاه‌داری همسرش نداشت، می‌بایستی که به هر طریق ممکن، امرار معاش کند و اگر چنین نمی‌کرد، زن اجازه ازدواج مجدد داشت. مرد اسیر، پس از بازگشت می‌توانست همسر خود را مطالبه کند ولی کودکانی که زن از ازدواج دوم پیدا کرده بود با پدر خودشان می‌مانند.

قوانین طلاق نیز منافع زن را تأمین می‌کرد، و در صورتی با او به سختی رفتار می‌شد که معلوم می‌گشت دارایی خود را بر باد داده، و در وظیفه خود به عنوان همسر قصور ورزیده است. در چنین وضعی، او را بدون حقوق حقه، طلاق می‌دادند و حتی او را در خانه شوهرش به صورت کنیز به کار می‌گماشتند. اما در صورت فقدان دلیل کافی، حمایت لازم از او به عمل می‌آمد، و حقوق حقه زن تأمین می‌شد، زیرا شوهر می‌بایستی مهریه را بپردازد و اگر مهریه مشخص نشده بود، مرد می‌بایستی مدد معاشی برای او تعیین کند. زن نیز وظیفه نگهداری کودکان خود را بر عهده داشت و همسرش می‌بایستی هزینه زندگی و امور تربیتی آنها را تأمین سازد. زن مطلقه و کودکانش پس از مرگ شوهر، بخشی از املاک او را به ارث می‌بردند.^{۱۱} ابتلای زن به یک بیماری دایمی زمینه‌ای برای طلاق به دست نمی‌داد.

چنین مقرراتی وضع زن مزدوج را در جامعه بابلی نشان می‌دهد که در

دوران باستان، نه تنها بی سابقه بود، بلکه از لحاظ آزادی و استقلال، به وضع زن در بسیاری از کشورهای پیشرفته شباهت داشت. قابل توجه تر همانا امتیازات زنان شوهر نکرده طبقات مرفه بود، که در بعضی موارد، می توانستند اموالی به نام خود داشته باشند و در امور بازرگانی شرکت جویند. برای نیل به چنین مقامی، زن سوگند یاد می کرد که جزء طبقه سرسپردگان یکی از پرستشگاههای عمده بابل یاسیپار^{۱۲}، یا شهر دیگری بشود و وظایف چنین زنانی جنبه دینی نداشت و اگر چه آنان به طور کلی در بنایی ویژه، یا در صومعه ای وابسته به پرستشگاه می زیستند، ولی از نفوذ و استقلال فراوانی در جامعه برخوردار بودند. زنی که خود را وقف پرستشگاه می کرد^{۱۳}، می توانست از خود اموالی داشته باشد، و پس از آنکه سوگند یاد می کرد، پدرش اموالی در اختیار او می نهاد، دقیقاً مثل اینکه او را شوهر داده باشد. این ثروت خاص خود او بود و به مالکیت فرقه او در نمی آمد و متعلق به پرستشگاهی که به آن وابسته بود، نیز نمی شد. ثروت او منحصرأ صرف نگهداری خودش می شد، و پس از مرگ پدرش، برادرانش از او نگهداری می کردند. زن می توانست املاک خود را اجاره بدهد. پس از مرگ زن، سهم او به خانواده اش می رسید، مگر آنکه پدر به او این امتیاز و اجازه را داده باشد که بتواند ثروت خود را برای دیگری به ارث بگذارد. اما هرگونه ثروتی که به ارث می برد می توانست آن را به موجب وصیت به دیگری بدهد و از این بابت مالیاتی نمی پرداخت. وی از آزادی بسیاری برخوردار بود و می توانست صومعه را ترک گوید و ازدواج کند.

زنان سوگند خورده پرستشگاهها، اگر چه سوگندشان باعث تأمین امتیازاتی جهت آنها می شد، ولی مسئولیتهای مشابهی نیز به دنبال داشت. چنین زنی حتی هنگامی که ازدواج می کرد، مجبور بود باکره بماند و اگر همسرش خواهان فرزند می شد، زن می بایستی برای او مستخدمه ای یا صیغه ای بیابد. اما با وجود این، مقام خود را به عنوان رئیس دائم خانواده حفظ می کرد. کنیز صیغه مورد نظر اگر چه ممکن بود کودکانی از این شوهر به دنیا بیاورد، ولی همیشه نسبت به همسر

اول مقام پایین تری داشت، و اگر می‌کوشید که خود را همپایه زن اول بداند، زن اول حق داشت که او را داغ کند، و در گروه کنیزان جای دهد. هر گاه صیغه نازا بود، او را می‌فروختند. زنان ازدواج نکرده و وقف پرستشگاه نیز می‌توانستند در خانه‌های مخصوص خود باشند و، وقت و پولشان را به هر طریقی که بخواهند صرف کنند، ولی می‌بایستی از لحاظ تجاری و اخلاق اجتماعی ضوابط مشکلی را رعایت کنند و تخطی از آنها مستوجب مجازاتهای سنگین می‌شد. مثلاً چنین زنانی نمی‌توانستند شراب فروشی باز کنند یا حتی وارد آن شوند، در غیر این صورت، مستوجب مرگ بودند. زن ازدواج نکرده و وقف پرستشگاه، از امتیاز یک زن ازدواج کرده بهره‌مند بود و تهمت زدن به او موجب می‌شد که پیشانی اتهام زننده را داغ کنند. نظر به این که مقام اجتماعی زنان وقف پرستشگاه بسیار ارجمند بود، بسیاری از زنان خانواده‌های اصیل حتی افراد خاندان سلطنتی، در زمره آنان در می‌آمدند.

جالب توجه است که زنان یک نژاد شرقی، در آغاز هزاره دوم، به چنین مقام مستقلی رسیده باشند. شاید توضیح این نکته را در سهم مهمی می‌توان دانست که تجارت نقش مهمی در زندگی بابل داشت. در میان اقوام آن زمان، که بیشتر به تجارت و جنگ می‌پرداختند، فعالیت زن لزوماً محدود به پرورش کودکان و توجه به امور اقتصاد داخل منزل بود. اما با گسترش تجارت در بابل، به نظر می‌رسد که زنان طبقه بالا، تقاضا کرده باشند که در فعالیتهایی شرکت جویند که خود را شایسته آن می‌دانستند^{۱۴}. موفقیت این تجربه مسلماً تا اندازه‌ای مرهون سطح اخلاقی بالایی بود که آن را از زنان انتظار داشتند و تا اندازه‌ای وابسته به اعتباری بود که در نتیجه پرداختن به امور مذهبی حاصل می‌شد.

* پی‌نوشتها و ماخذ:

۱- او ششمین پادشاه از بازده فرمانروای نخستین سلسله قدیم بابل است و عده‌ای او را با امرافل

Amrafal که در تورات نام او آمده است یکی می‌دانند. وی مؤسس امپراتوری بابل بود و شهرهای Erech و لارسا را گرفت و دامنه متصرفات خود را تا نینوا و آشور بسط داد. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ حموربی رجوع شود به:

The Ancient East, Hogart, D.G, p24, 114.

۲- هیتیها. هیتیها که نام آنها در کتاب عهد عتیق دیده می‌شود به صورت یکی از چند طایفه‌ای هستند، که اسرائیلیان، زمانی که بر ارض موعود رسیدند، آن‌ها را در فلسطین یافتند (سفر پیدایش، باب پانزدهم، آیات ۱۹-۲۱). از این قوم آثاری به خط هیروگلیفی هیتیایی بر روی تپه‌های مشرف بر ازمیر یافت شده است. برای اطلاع بیشتر در مورد این قوم رجوع شود به:

The Hitties, O.R. Gurney, London, 1990.

این کتاب به وسیله راقم این سطور ترجمه شده است و در مؤسسه مطالعات و تحقیقات زیر چاپ است.

۳- کاسیها. کاسیها طوایف باستانی کوه‌نشین که در سلسله جبال زاگرس و، ناحیه‌ای که لرستان در آن واقع است، طی هزارهٔ دوم و اول پیش از میلاد، می‌زیستند. کاسی‌ها نخستین بار در اواسط سدهٔ هجدهم پیش از میلاد، به بابل حمله بردند و تا سدهٔ شانزدهم پیش از میلاد، بر سراسر منطقه مستولی شدند، و از ۱۵۱۸ تا ۱۲۰۴ پیش از میلاد بر سر کار بودند. برای اطلاع بیشتر در مورد این قوم رجوع شود به:

مقاله نگارنده، چیستا، شماره ۱۰، سال هفتم، تیر ماه ۱۳۶۹

۴- برای اطلاع از حیطهٔ جغرافیایی و اوضاع تاریخی آن نگاه کنید به

Assur and the Land of Nimrud, Rassam, Ch. 1 f.

۵- بزرگترین پادشاه آشور (۶۶۸-۶۳۳ پیش از میلاد). وی جنگجویی نیرومند بود که در زمان او آشور به اوج قدرت خود رسید. به فرمان او همهٔ اطلاعات آن عصر به خط میخی بر الواحی نوشته و ضبط و جمع‌آوری گردید و در بابگانی سلطنتی نگهداری شد. رجوع شود به:

Mesopotamia, Delaporte, 262-265.

۶- کلداه به معنای دقیق به سرزمین گفته می‌شود که مجاور رأس خلیج فارس، بین بیابان عربستان و مصب رودخانهٔ فرات، قرار داشت. در مآخذ کهن از آن به عنوان «کشور-دریا» یاد شده است. در آثار هرودوت و استرابون، لفظ کلدانی به کاهنان و سایر کسانی که در ادبیات کلاسیک بابلی مهارت داشتند اطلاق می‌شده است. لفظ کلدانی، با مهارت در نجوم و احکام، بستگی تام داشته

است. رجوع شود به:

A History of Babylon, King, p. 263 ff, 270.

۷- مجموعه قوانین حموربی برای نخستین بار توسط شایل Schiel ترجمه و منتشر شده است. رجوع شود به:

Memoires de la Delegation en perse, vol IV.

۸- قسمت اعظم نامه‌های سلطنتی در موزه بریتانیا قرار دارند و در مجموعه

"Letter and Inscriptions of Hammurabi", London.

گردآوری شده‌اند.

۹- هرودوت در کتاب اول، ص ۹۴ به بعد، شرحی درباره حاصلخیزی بابل به دست می‌دهد و می‌گوید که در میان سرزمینهای باستانی، بابل از لحاظ تولید غله در درجه اول قرار داشت.

۱۰- درباره زنانی به اثبات رسیده، غرق کردن در آب، مجازاتی برای طرفین بود، ولی شوهر در صورت تمایل به نجات دادن همسرش می‌توانست به پادشاه متوسل شود. اگر تهمت به وسیله شوهر زده می‌شد، زن می‌توانست به بیگناهی خود سوگند بخورد؛ اما، اگر دیگران به او اتهام وارد می‌آوردند، زن می‌بایستی برای اثبات بی‌گناهی خود به فرو رفتن در آب تن در دهد. زن به درون فرات غوطه می‌خورد، و اگر غرق می‌شد، دلیل جرم او به شمار می‌آمد؛ ولی اگر می‌توانست خود را به سلامت به ساحل برساند. بیگناهی او به اثبات می‌رسید. تصور می‌رفت که «رود مقدس» مراقب انجام عدالت بود. رجوع کنید به:

A History of Babylon, King, P. 185 f.

۱۱- زن نیز می‌توانست شوهر خود را طلاق گوید اگر قادر به اثبات آن بود که نشان دهد که زندگی گذشته‌اش توأم با پاکدامنی بوده است، در آن صورت، مهر خود را دریافت می‌داشت و به خانه پدر باز می‌گشت

Ibid, p. 186.

۱۲- سیپار Sippar شهر قدیم بابل، بر ساحل فرات، از پایتختهای سارگون (شاه اکد) و مرکز عمده پرستش شمش Shamash (خدای آفتاب) بود و معبد مشهوری داشت که در آن بیش از ۶۰۰۰۰ لوحه منقوش کشف شد.

۱۳- يك گروه عمده زنان راهبه وابسته به اِ- بابر E-babbar معبد خدای خورشید در سیپار، و گروه دیگر در اور Ur، و دیگری در اِ- سگله E-sagila معبد بزرگ مردوک در بابل، وجود داشت که در

آن جا زنان راهبه دارای امتیازات ویژه‌ای بودند.

Ibid, P. 186 f.

۱۴. استاد مایرز Meyers ضمن تفسیر در امور صنعتی در بابل و نیز این گونه زنان ازدواج نکرده می‌گوید که چون صنعت و تجارت در اقتصاد بابل نقشی مهم داشت. جای شگفتی نیست اگر ساختار اجتماعی کشور بعضی از جنبه‌هایی را تکامل بخشیده که جهان امروزی را به حیرت انداخته باشد. رجوع شود به:

Dawn of civilization, Meyers, p. 97.

منابع:

-Scheil, *Memoire de la Delegation en perse*, vol, IV, Paris, 1902.

-*Letters and Inscription of Hammurabi*, etc, London, 1898-1900.

-Hogarth, D.G. *The Ancient East*, pp 24, 114 New york, 1968.

-Rassam. H, *Assur and the land of Nimrud*, New york, 1897.

-Delaporte, L., *Mesopotamia*, New york, 1970

-King. L.W, *A History of BABYLON*, New york, 1969.

-Gurney, G. R., *The Hitties*, England 1990.

-Meyers, W.E, *Dawn of civilization*, New york, 1960.

هرودوت، تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، چاپخانه فرهنگ و هنر، ۱۳۵۸.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی